

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

نکاتی به مناسب شبهای قدر

امروز روز هجدهم ماه مبارک رمضان است و از امشب که شب نوزدهم است به یک احتمالی ليله قدر است و امیدواریم که خدای تبارک و تعالی ما را موفق به درک ليله قدر کند و برای ما مقدراتی را رقم بزند که برای بهترین اولیاء خودش و بهترین بندگان خودش تقدیر فرموده. لذا باید یک توجه خاصی را نسبت به این ایام و لیالی داشته باشیم.

نکته‌ای که می‌خواهم عرض کنم و از این فرصت کوتاه قبل از شروع بحث استفاده کنم این است که مسئله‌ی اصلی ما مسئله عبادت و بندگی خداست، ما هیچ چیزی بالاتر از این نداریم و هیچ چیز مهم‌تر از این نیست، بندگی خدا، انسان گاهی اوقات فکر می‌کند چهل سال، پنجاه سال، شصت سال از او گذشت اما چیزی از بندگی را نفهمیده، واقعاً این چنین است. حالا انسان اگر دقت کند، هر چه هم موفق به نماز بشویم، حالا عبادت به معنای اعم، حتی این درس و بحث که از عبادات بسیار مهم است، ولی چه مقدار ما بندگی خدا تا حالا کردیم؟

باید این سؤال را از خودمان داشته باشیم، مخصوصاً کسانی که به سنّ پنجاه و شصت سالگی می‌رسند که ما چقدر بندگی خدا کردیم؟ چقدر عبادت خدا کردیم؟ منظور کثرت نماز و کثرت روزه هم نیست، چقدر ما خودمان را در مرحله عبودیت قرار دادیم؟ آیا در همه حالات زندگی مان عبد بودن مان را معیار قرار می‌دهیم یا نه؟ در جایی که پای خودمان در میان می‌آید روشن است عبودیت مان را فراموش می‌کنیم. در جایی که پای هوا و هوس خودمان، پای دنیای خودمان، حب دنیا و تعلقات دنیا مطرح می‌شود، پیداست اینجا عبودیت و بندگی خدا کنار می‌رود.

لذا مهم‌ترین دعا در شب قدر این است که خدای تبارک و تعالی دست ما را بگیرد و ما را در این مرحله بندگی خودش قرار بدهد و ما عبد خدا بشویم، عبد واقعی خدا. البته روشن است تنها راه برای رسیدن به عبودیت این است که آنچه خدای تبارک و تعالی فرموده ما دقیق عمل کنیم؛ از نماز، روزه، حج، واجبات مالی و غیر مالی، ترک محرمات، اینها راه برای بندگی خداست، اگر کسی خیال کند که بدون نماز می‌تواند بندگی خدا کند گمان باطلی است که اینها یک حرفهایی این اواخر از بعضی صادر شد که دیگر نیازی نیست که انسان به ظاهر دین توجه کند که عبارت از نماز است، سراغ آن حقیقت دین برویم.

متأسفانه برای این که فقه را هم بگویند، می‌گویند فقه ظاهر دین است. عرفان حقیقت دین نیست و تا کسی فقیه نشود نمی‌تواند عارف بشود و به هیچ وجهی امکان ندارد. کسی تا فقه را نچشیده باشد و به فقاہت نرسیده باشد محال است که عارف بشود مگر یک ادعای عرفان یا عرفان خیالی داشته باشد. تا کسی راه را که عبارت است از همین واجبات، نداند چه چیز واجب است؟ چگونه واجب است شرایطش چیست؟ محرمات را درست نداند، احکام فردی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و همه آنچه که از آن به فقه تعبیر می‌کنیم مگر می‌تواند خداشناس بشود؟! این یک مسئله‌ای است که همیشه باید باشد.

گاهی اوقات فقه را یک تشبیه غلط به یک امر ظاهری می‌کنند و بعد می‌گویند: اگر به این ظاهر رسیدیم و از ظاهر عبور کردیم و به باطن رسیدیم دیگر ظاهر را رها کنیم! کسانی که می‌گویند نماز را لزومی ندارد، انسان توجه داشته باشد این انکار قرآن است، انکار همه انبیاء است، شما قرآن را ببینید، هیچ پیامبری نبوده که در رأس دعوتش دعوت به عبادت خدا نباشد، این آیات شریفه را ملاحظه بفمائید: «قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ»^[1]؛ خدا به پیامبر(صلی الله علیه و آله) دستور می‌دهد که بگو من مأمورم خدا را عبادت کنم.

سیره پیامبر(صلی الله علیه و آله) این بوده که عبادات ظاهری‌اش بیشتر از دیگران بوده است. برخی از عبادات که برای نوع مردم واجب نبوده برای پیامبر واجب بوده، ائمه(علیهم السلام) چقدر در این ایام و لیالی رمضان نماز می‌خواندند؟ گاهی اوقات در بعضی از لیالی هزار رکعت نماز می‌خواندند، سیره امیرالمؤمنین علیه السلام، سیره امام سجاد علیه السلام. سرّش در همین است که اگر یک لحظه انسان از آن ظاهر جدا شود ارتباطش با باطن هم قطع می‌شود، اینطور نیست که بگوئیم از این ظاهر عبور می‌کنیم و حالا به باطن رسیدیم، وقتی به باطن رسیدیم دیگر کاری به ظاهر نداشته باشد. آن چنان بین این ظاهر و باطن ارتباط است که اگر یک آن کسی حتی در آخر عمرش توهم کند که دیگر نیازی به نماز ندارد کاملاً باطن را از دست می‌دهد. در دعوت همه انبیاء همین مطلب بوده است.

نکاتی پیرامون آیات پایانی سوره هود

من در این آیه شریفه سوره مبارکه هود تأمل می‌کردم و تقاضا دارم شما هم این تأمل را بفمائید.

«وَقُلْ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ أَعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنَّا عَامِلُونَ * وَانْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ * وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَ مَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ»^[2]

خداوند به پیامبر(صلی الله علیه و آله) می‌فرماید: به کسانی که ایمان نیاوردند بگوئید هر کاری که تمکن دارید و در امکان‌تان هست انجام بدهید، ما هم انجام می‌دهیم، شما صبر کنید و منتظر باشید ما هم منتظر هستیم. غیب آسمان‌ها و زمین برای خداست؛ یعنی باطن آسمان‌ها و زمین، غیب آسمان‌ها و زمین، اینها برای خداست. اگر ظاهر این آسمان و زمین را مسخر بشر کردیم و اراده خدای تبارک و تعالی بر این قرار گرفت، اما دست بشر دیگر به باطن آنها نمی‌رسد و آن در اختیار خداست.

البته احتمالات دیگری نیز وجود دارد و آن این که بگوئیم (1) شما به باطن آسمان و زمین آخرت دست نمی‌یابید؛ یعنی آخرت دست خداست و شما در دنیا هر کاری می‌خواهید بکنید، ولی آخرت دیگر کاری نمی‌توانید بکنید. (2) احتمال دیگر آن که بگوئیم نه، مراد این است که در همین عالم، ملکوت آسمان‌ها و زمین و غیب آسمان‌ها و زمین دست خداست و حقیقت هر چه هست آن غیب است، این هم یک احتمال است که اعم از آخرت و غیر آخرت می‌شود.

بعد خداوند می‌فرماید: «وإِلَيْهِ يَرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ»؛ همه امور به خدا برمی‌گردد، در آیه دیگری می‌فرماید: «أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ»^[3] که مجال نیست من بخواهم نکاتی که در این آیه به ذهن می‌رسد را عرض کنم. یک نکته‌ای که می‌خواهم استفاده کنم این است و آن این که «إِلَيْهِ يَرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ»، این را هم بسیاری از مفسران حمل بر توحید افعالی کردند؛ یعنی هر فعلی به خدای تبارک و تعالی برمی‌گردد.

اگر کسی همین آیه را مدّ نظر قرار بدهد اصلاً عبادتش رنگ و بوی دیگری پیدا می‌کند، ما عبادت را منحصر کردیم به این که خدا بر ما واجب کرده تکلیف کرده از نگاه تکلیف داریم عمل می‌کنیم. این آیه می‌فرماید: «لِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يَرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ فَاعْبُدْهُ»؛ حال خدا را عبادت کن، این چقدر به عبادت انسان روح می‌دهد! چقدر انسان طمع پیدا می‌کند برای

بندگی؟ بندگی چه کسی را می‌کند؟ بندگی چه موجودی را می‌کنیم؟ اگر البته حظی از آن ببریم؟! اگر بهره‌ای از بندگی ببریم.

بندگی چه موجودی است، بندگی موجودی است که باطن و حقیقت همه آسمان‌ها و زمین در اختیار اوست و همه امور هم به او برمی‌گردد، همه چیز. ما کاره‌ای نیستیم؛ یعنی نه این که مسلوب الاختیاریم، حقیقت چیز دیگری است. «فاعبده و توکل علیه و ما ربک بغافل عما تعملون»؛ هم خدا را عبادت کن و هم همه امور را به خدا بسپار، توکل بر خدا کن.

اگر بهره‌ی ما در ماه مبارک رمضان فهم همین آیه و تا حدی عمل به این آیه باشد، بعد ببینید چقدر انسان برای بندگی خدا عشق پیدا می‌کند، لذت بندگی را باید در خودمان ایجاد کنیم، در جامعه خودمان ایجاد کنیم، در خانواده خودمان ایجاد کنیم، از بندگی لذت ببریم و این خیلی مقام بالایی است. همه اینها هم برای رسیدن به این مرحله است و هر چه ارتباط و هر چه این ظاهر قوی‌تر، دقیق‌تر، اول وقت، آن کسی که دنبال بندگی خداست، هیچ وقت نمی‌گذارد نمازش آخر وقت بشود! مگر آن که بیهوش یا مریض بشود، عذر قابل قبولی داشته باشد و الا این چنین نیست.

سعی می‌کند بندگی خدا را به بهترین نحو انجام بدهد، ما نماز می‌خوانیم اما از اول تا آخر نماز فکر و ذهنمان در جاهای دیگر سیر می‌کند، اصلاً وقتی الله اکبر را می‌گوییم انگار سیرمان در همه عالم شروع می‌شود، همه چیز یادمان می‌آید این برای این است که حقیقت بندگی را کسب نکردیم، در مقابل خدای تبارک و تعالی به هیچ چیز غیر از خدا فکر نکنیم. آیا شده تا حال یک الله اکبر که می‌گوئیم از الف الله تا راء اکبر ممحّض در توجه به خدا باشیم؟ خیلی‌هایمان نیستیم، البته برخی این توفیقات را دارند ولی خیلی از ما نیستیم. آیا شده یک سوره حمد را با این توجه بخوانیم؟ رکوع‌مان، سجودمان، بالأخره باید بندگی‌مان را درست کنیم اصلاح کنیم دیگر فرصتی باقی نمانده و باید در این ایام لیالی از خدای تبارک و تعالی بخواهیم که همه ما را در مراحل عالی از بندگی ان شاء الله قرار بدهد.

خلاصه بحث گذشته

خلاصه بحث تا اینجا این شد که اثبات کردیم وقتی کسی از وطن خودش بیرون می‌رود حد ترخص دارد و گفتیم حد ترخص، احد الامرین فی الجملة است؛ یعنی اگر یکی از این دو خفاء الجدران یا خفاء الازان بشود کافی است «ولو مع العلم بتخلف الآخر» که این روشن است.

بررسی مسئله عود از سفر در حد ترخص

بحث دیگر این است که کسی که از سفر به وطن برمی‌گردد آیا حین العود هم مسئله حد ترخص مطرح است به طوری که بگوئیم اگر در عود به حد ترخص رسید نمازش را تمام بخواند؟ در اینجا نیز تقریباً همه فقها قائل‌اند به این که حین العود هم سفر قطع می‌شود و باید نمازش را تمام بخواند و تنها کسی که مخالف است علی بن بابویه پدر شیخ صدوق (قدس سره) است، علی بن بابویه هنگام خروج هم حد ترخص را نپذیرفت و گفت وقتی کسی از منزلش خارج شد ولو اذان هم بشود ولو جدران را هم ببیند، باید قصر بخواند. ایشان عند العود نیز همین حرف را دارد، سید مرتضی علم الهدی (قدس سره) هم با علی بن بابویه موافقت کرده و گفته است عند العود مسئله منزل ملاک است؛ یعنی عند العود ما حد ترخص نداریم. مرحوم فیض کاشانی در مفاتیح و چند نفر دیگر از فقها این نظر را دارند که در مقابل مشهور قریب به اتفاق است.

دیدگاه امام خمینی (قدس سره) در مسئله

مرحوم امام در در مسئله 27 از شرط هشتم می‌فرماید:

«كما أنه من شروط القصر في ابتداء السفر الوصول إلى حد الترخص كذلك عند العود ينقطع حكم السفر بالوصول إليه، فيجب عليه التمام، و الأحوط مراعاة رفع الأمارتين، و الأحوط الأولى تأخير الصلاة إلى الدخول في منزله، و الجمع بين القصر و التمام إن صلى بعد الوصول إلى الحد، و أما بالنسبة إلى المحل الذي عزم على الإقامة فيه فهل يعتبر فيه حد الترخص فينقطع حكم السفر بالوصول إليه أو لا؟ فيه إشكال، فلا يترك الاحتياط إما بتأخير الصلاة إليه أو الجمع.»^[4]

وقتی به حد ترخص رسید واجب است که نمازش را تمام بخواند، «و الاحوط مراعاة رفع الامارتين». مرحوم امام در حد ترخص عند الخروج قائل به احد الامرین بود، در آنجا ابتدا فرمود: احد الامرین و بعد به نظر ما برگشتند و احتیاط وجوبی کرده و فرمودند: «و لا يترك الاحتياط في مراعاة حصولهما معاً»، که قبلاً هم بحث شد.

در اینجا هم اول فرمودند: «ينقطع حكم السفر بالوصول إليه فيجب عليه التمام و الاحوط مراعاة رفع الامارتين» که در اینجا مسلم احتیاط وجوبی است و لذا بعد می‌گوید: «و الاحوط الاولى تأخير الصلاة إلى الدخول في منزله»، پس نتیجه این می‌شود که امام عند الخروج احتیاط وجوبی می‌کنند به رفع هر دو و عند الاياب احتیاط وجوبی می‌کنند به این که رفع هر دو بشود؛ یعنی وارد بشوند به طوری که هم جدران را ببینند و هم اذان را بشنود که در این صورت باید نمازش را تمام کند.

بنابراین احتیاط وجوبی این است که اگر بخواهد نماز را تمام بخواند، باید از این طرف هم جدران را ببیند و هم اذان را بشنود و الا اگر یکی را ببیند و دیگری نباشد احتیاط نمی‌شود و کسی که می‌خواهد نماز را تمام بخواند هم جدران را ببیند و هم اذان را بشنود؛ یعنی رفع خفاء الجدران و خفاء الاذان که شد اینجا نمازش را تمام بخواند.

در این مسئله ابتدا باید دید که اولاً دلیل قول مشهور چیست و بعد هم برویم سراغ دلیل قول مقابل و این هم از جاهایی است که باز مراجعه به جواهر و بررسی شیوه اجتهادی صاحب جواهر(قدس سره) برای ما بسیار اهمیت دارد.

دیدگاه صاحب جواهر(قدس سره)

قبل از این که این بحث را شروع کنیم صاحب جواهر(قدس سره) می‌گوید: قد يقال کسانی که عند الخروج باحدهما اکتفا کردند گفته‌اند حدّ ترخص یا خفاء الجدران است یا خفاء الاذان، باید عند الاياب بگویند هر دو معتبر است، «ينبغي اعتبارهما معاً عند الاياب»؛ زیرا «ضرورة أنه إذا كان احدهما كافياً في وجوب القطع عند الذهاب فلا يرتفع ذلك إلا برفع الموجب و لا يتحقق إلا برفعهما»؛ آنچه سبب برای ترخص است می‌گوئیم احد الامرین است؛ یعنی یا خفاء الاذان یا خفاء الجدران، بعد که برمی‌گردد اگر سبب بخواهد نباشد باید هیچ کدام نباشد؛ نه خفاء الاذان و نه خفاء الجدران.

بعد می‌فرماید: کسانی که قائل‌اند عند الخروج هر دو با هم موضوع و شرط برای حدّ ترخص است یا علامت (یعنی قائل‌اند عند الخروج هر دو منضم با هم، شرط و علامت برای حد ترخص است) باید بگویند عند الاياب یکی کافی است؛ «لارتفاع المركب بارتفاع احد جزئیه»؛ زیرا مرکب با یکی از دو جزءش مرتفع می‌شود. ایشان فقط این مسئله را مطرح می‌کنند؛ چون آن قول که بگوئیم عند الخروج احد الامرین کافی است (که مشهور بین متأخرین هم همین قول است) می‌فرماید: «إلا أنه لم أعرف أحداً من الاصحاب اعتبر ذلك»؛ در میان فقها من کسی را سراغ ندارم که فتوا بدهد عند الاياب هم باید خفاء الاذان بشود و هم خفاء الجدران؛ یعنی هم باید نفی خفاء الاذان باشد و هم نفی خفاء الجدران باشد، هم باید دیوار را ببیند و هم اذان را بشنود.

به بیان دیگر ایشان می‌گوید: قائل می‌گوید لازم به اکتفا احد الامرین این است که عند الاياب باید هر دو هم جدران و هم اذان باشد اما قائل ندارد. قائل می‌گوید کسی که اکتفای به احد الامرین عند الخروج می‌کند حتماً باید عند الاياب هر دو هم جدران را ببیند و هم اذان را بشنود؛ زیرا وقتی سبب ترخص احد الامرین شد از آن طرف هم وقتی می‌آید نفی حد ترخص به این است که

هیچ یک از این دو امر نباشد، اما کسانی که از این طرف عند الخروج می‌گویند هر دو با هم، «المركب ينتفی بانتفاء احد جزائه».^[1]

ارزیابی دیدگاه صاحب جواهر(قدس سره)

اشکال ما بر ایشان آن است که می‌گوئیم حد ترخص یک امر تعبدی است و در اینجا شارع تعبداً می‌گوید: «اذا قدمت من سفرک فمثل ذلک»؛ یعنی یکی از این دو علامت را دیدی نمازت را تمام کن و حال آن که کلام صاحب جواهر را باید در بحث استدلال عقلی بیاوریم و قواعد عقلی را اینجا پیاده کنیم. بنابراین وقتی می‌گوئیم مسئله تعبدی است شارع می‌گوید: وقتی می‌روی یکی از این دو تا خفاء اذان یا جدران شد نمازت را شکسته بخوان، از آن طرف هم برمی‌گردد یکی از این دو تا، تا جدران را دیدی گرچه هنوز اذان را نمی‌شنوی نمازت را تمام بخوان.

از آن طرف اصلاً این قول به علامیت فی الجملة خیلی مسئله را منقح می‌کند، از آن طرف هم می‌گوئیم هر کدام علامیت فی الجملة دارد برای اتمام. شما وقتی رسیدید دیوار شهر را دیدید نمازتان را تمام بخوانید ولو هنوز صدای اذان را نمی‌شنوید.

ممکن است کسی بگوید: وقتی داشتی می‌رفتی خفاء اذان را ملاک قرار دادی، وقتی هم برمی‌گردد خفاء اذان را ملاک قرار بده. اگر وقتی داشتی می‌رفتی خفاء الجدران را ملاک قرار دادی موقع برگشتن هم خفاء الجدران را ملاک قرار بده، این احتمال دفع می‌شود؛ زیرا وقتی می‌گوئیم اکتفا به احد الامرین، به این معناست که امروز می‌توانی عند الخروج خفاء الجدران را قرار بدهی و فردا عند الخروج خفاء اذان را قرار بده.

بعد که برمی‌گردد حتی در همان سفری که وقتی رفتی خفاء اذان را عند الخروج ملاک برای ترخص قرار دادی، می‌توانی عند الاياب و عند العود رؤیة الجدران را ملاک برای تمام خواندن نماز و ورود به ترخص قرار بدهی، معنای علامیه خصوصاً علامیه فی الجملة این است. البته باید دقت داشت که طبق دیدگاه صاحب جواهر(قدس سره) در اینجا شرط اصولی و سببیت واقعیه مطرح نیست، اگر ما مسئله سببیت واقعیه را بگوئیم واقعاً کار مشکل می‌شود و نتیجه همین قول قائل می‌شود، بگوئیم اگر یکی از این دو تا سببیت واقعیه دارد، پس وقتی که برمی‌گردد باید هر دو منتفی باشند.

دیدگاه برگزیده

بنابراین در اینجا باید بگوئیم اولاً مسئله تعبد است و ثانیاً علامیت فی الجملة است. ما گفتیم وقتی خارج می‌شوی هر کدام از اینها محقق شد کاری نداشته باش دیگری محقق شده یا نه، حتی مع علم بتخلف الآخر، عند الاياب هم همین را می‌گوئیم، وقتی وارد می‌شوی اگر یکی از اینها محقق شد نمازت را تمام بخوان، کاری به علامت دیگر نداشته باش. بالاتر اگر علم به تخلف الآخر هم داری و می‌دانی هنوز اذان شنیده نمی‌شود، اما تو اینجا نمازت را تمام بخوان، علامیت فی الجملة مسئله ایاب را مثل مسئله خروج قرار می‌دهد.

در ادامه به بیان ادله خواهیم پرداخت و بعد هم قول مخالف و ادله مقابل. من تقاضا می‌کنم عبارت صاحب جواهر جلد 14 صفحه 299 به بعد و عبارات مرحوم بروجردی در البدر الزاهر صفحه 309 را ببینید.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[2] □ سورة هود، آيات 121-123.

[3] □ سورة اعراف، آية 54.

[4] □ تحرير الوسيلة؛ ج1، ص: 255-256، مسئلة 27.

[5] □ «لكن قد يقال إنه بناء على المختار ينبغي اعتبارهما معا حينئذ، ضرورة أنه إذا كان أحدهما كافيا في وجوب القصر عند الذهاب فلا يرتفع ذلك إلا يرفع الموجب، و لا يتحقق إلا برفعهما، نعم هو يحصل برفع أحدهما على القول الآخر، لارتفاع المركب بارتفاع أحد جزئية، إلا أنه لم أعرف أحدا من الأصحاب اعتبر ذلك، بل عن المعتبر و المنتهى نسبة الاكتفاء بأحدهما في الإتمام عند الإياب إلى الشيخ و من تابعه، و قد عرفت أن أكثر القدماء على اعتبار أحدهما في القصر، بل المصنف نفسه قد اعتبر هناك أحدهما و اكتفى به هنا.» جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام؛ ج14، ص: 300.